

در تاریخ معنوی بشر دوران‌هایی وجود دارند که او با بحران‌هایی مانند به بحران‌های جهان امروز دست به گریبان می‌شود، که هم مخرب روح او هستند و هم هوشیاری‌اش .

نگرانی عمیقی که من برای نوع بشر و فرد بشر دارم، موجب شد تا این کتاب، سرزمین‌های دور، فراهم آید. من سعی کرده‌ام جانگدازترین و ماورائی‌ترین اسراری را که بشر می‌تواند بدان دست یابد، در اینجا مطرح کنم. محتوای این کتاب می‌باید بسیاری از مشکلات و مسائلی را که بشر امروزه برای رسیدن به اوج معنوی و مادی خویش با آنها روبروست برطرف کند .

ربازارتارز، استاد معظّم اک، از نواحی شرقی تبت، در این کتاب چهره محرّک است. او مجموعه‌ای کامل از گفته‌هایی درباره کلّ انکار، دانش باستانی سفر روح، با من در میان می‌گذارد. در این آموزش‌نامه‌ها، او به مراتب مافوق حواس فیزیکی ما نیز می‌پردازد. نام سرزمین‌های دور از همین جا اتخاذ شده و به معنای آن جهان‌هایی است که عموماً برای بشر و تجهیزات بیرونی‌اش نامرئی می‌باشند .

رودیارد کیپ‌لینگ داستان کوتاهی به همین عنوان درباره مردی که در هنگام کودکی لحظه‌ای جهان ماورای حواس فیزیکی‌اش را می‌بیند و همین واقعه مجدداً در هنگام مرگ در جبهه بعنوان یک سرباز تکرار می‌گردد، نوشت .

سرزمین‌های دور ادب‌نامه بی‌نظیری در حکمت الهی (خرد خدایی) است. بیش از معدودی نوشتجات مقدّس در جهان نیستند که از لحاظ زیبایی و افشای اسرار جهان‌های خدا و آنچه در آنها هست، با این کتاب برابری کنند. این نسخه، راه رسیدن به خدا را عرضه می‌کند: مراتب متفاوت هستی و آنچه در آنها وجود دارد، فلسفه و جهان‌بینی انکار . می‌توان گفت همه آنچه را که یک جستجوگر خدا نیاز دارد در دست داشته باشد تا به اقالیم بهشتی برسد، می‌تواند در اینجا بیابد .

هر کس سرزمین‌های دور را بخواند و آن را به دقت مورد مطالعه قرار دهد، صاحب الهام خواهد شد چون رابطه بین چلای اک و ماهانتا، استاد حق در قید حیات، در آن به وضوح تشریح شده است. در طی طریق خداشناسی، نشان داده شده است که چگونه تگه‌های معمّای زندگی با منطق کامل کنار هم جای می‌گیرند. هر یک از این تگه‌ها، حتی کوچکترین آنها، در صورتی که از الگوی زندگی یک چلای اک بیرون بماند می‌تواند نتایج منقلب‌کننده‌ای را باعث شود .

همانطور که متن خداشناسی در این نسخه شکفته می‌شود، شخص در می‌یابد که در هر بار سفر روح به جهان‌های درون، اسرار بزرگتری بر وی فاش می‌گردند. ربازارتارز هرگز خواننده را رها نمی‌کند. او را به عنوان یک چلا، یک جستجوگر خدا، همواره از نگرش

محسوس بین اراده آزاد و جبر سرنوشت آگاه نگاه می‌دارد. همچنین استنباط صحیحی از ناسازگاری‌ها و تضادهای انسانی، الگوهای کارمیک (تقدیری) و غیر کارمیک به او ارائه می‌دهد .

جای تردید نیست که اگر خواننده کمترین وقت خود را هم به مطالعه این نسخه بسپارد، به این درک خواهد رسید که یک بالاترین راه‌ها به سوی خداست. و این که هیچ راه دیگری برای روشن‌ضمیری وجود ندارد

فصل اول : سرزمین‌های دور

سرزمین‌های دور جهان گسترده‌ای است ماورای آنچه بشر کره زمین خطاب می‌کند و ظاهراً نه توسط دانشمندان و نه سیاستمداران در جهت تامین شکوه و جلال مادی شان مورد اکتشاف واقع شده است .

این جهان شامل یک سری کیهان‌های معنوی حیرت‌آوری است که توزا؛ پس از مرگ کالبد زمینی اش طی پدیده‌ای بنام مرگ، به آنها سفر می‌کند و در ضمن، مکانی است که عده‌ییشماری در آتماساروپ از مرتبه زمینی بدان سفر می‌کنند .

سرزمین‌های دور نام‌های بیشمار دارد. یونانی‌ها آن را به نام‌های مزارع الی سیان، یا جزایر برکت، جزایر شادی، جزایر اقبال یا باغ اسپریدوس می‌خواندند؛ اسکانندیناوی‌ها نام‌های والهالا و آزگارد را بدان دادند. سرخپوست‌ها آن را زمین شکار خوب و عبری‌ها آن را کنعان یا سرزمین موعود می‌گفتند .

بودایی‌ها آن را به عنوان نیروانا و مسیحیان به نام فردوس یا بهشت می‌شناسند. ادیان دیگر هر یک نامی برای این جهان پس از مرگ دارند. جائی که وجودهای از تن خلاص شده در آن به سر می‌برند .

رودیارد کیپ لینگ داستانی نوشت درباره‌ی پسر بچه‌ای که نظری به این سرزمین‌های دور انداخته بود. در طی سال‌های رشدش، هر چند گاه یکبار نگاهی به این جهان بر او دست می‌داد. او آرزو داشت به سرزمین‌های دور برود. لکن، راهی جز مردن برایش روشن نبود. وقتی در نبردی طی جنگ جهانی اول، بر اثر زخمی در حال مرگ بود، چشم انداز سرزمین‌های دور را می‌بیند و در می‌یابد که بالاخره می‌تواند بدان وارد شود. این داستان کوتاه سرزمین‌های دور نام گرفت و از بهترین آثار رودیارد کیپ لینگ می‌باشد .

هر کس نظری به سرزمین‌های دور انداخته باشد، از هستی خودش در سیاره زمینی ناخشنود است. تا روزی که فن سفر روح آموخته نشده باشد، این افراد بشدت مضطرب تر و بی‌قرارتر می‌شوند. بعضی در خیال وصلت به آن به خودکشی دست می‌زنند، لکن، فقط باعث شکست در نیل به مقصود خود می‌گردند .

تام لی مؤلف مشهور، رمانی نوشت به نام سرزمین شگفت انگیز، داستان یک سوارکار که با بی قراری ایالات جنوب غرب آمریکا را پشت اسب سیاه با شکوهش زیر پا گذاشت. او در جستجوی جهانی بود که وجود دارد، اما هرگز یافت نمی شود .

بسیاری هستند که از وجود سرزمین های دور با خبرند، اگر چه نه این سعادت نصیبشان شده که در رؤیایی شاهد آن باشند و نه می توانند مثل کسانی که هم دانش و هم قابلیت ترک کردن تن را به اراده خویش در دست دارند، به آن طبقات اسرار آمیز در قالب آتماساروپ سفر کنند .

آن دسته از کاشفین سرزمین های دور مانند: رباتارتارز، کبیر، یائوبل ساکابی، تولسی داس، گورونانک، سودارسینگ، زرتشت، بودا، شمس تبریز، فوبی کوانتز و دیگران، پیشتازان سرزمین های دور محسوب می شوند. آنها از خود حماسه زنده ای را باقی گذاشتند که باید آموخته شود و به خاطر روح ماجراجوییشان مورد ستایش قرار گیرند .

این بزرگان فلسفه ای به دست ما داده اند که با آن زندگی کنیم، اما بیشتر آن مورد استفاده سوء و در جهت منافع شخصی مورد بهره برداری قرار گرفته است، تا در جهت علت وجودی بشر .

یکی از دلیرترین این روح ها که پیوسته به اکتشاف سرزمین های دور مشغول است، رباتارتارز، استاد بزرگ اکنکار است، که در بکر ترین نواحی هیمالیا، نزدیک مرز کشمیر و افغانستان، جایی که کوه های هندوکش واقع شده اند زندگی می کند .

او پس از سودارسینگ که در آشرام خود در الله آباد هندوستان مرا در خصوص سرزمین های دور تعلیم داده بود، دانش بیشتر و عمیق تری را درباره آن برایم فاش کرد. سودارسینگ پس از کشفیات گسترده ای در ساچ خاند، به من اجازه داد تا خودم به تنهایی راهم را در جهان های معنوی ادامه دهم .

در طی همین سفر هایم در کالبد معنوی به همراه سودارسینگ موفق به دیدار با رباتارتارز شدم و آموزش های فشرده ام در خصوص سرزمین های دور در طول چندین ملاقات با وی در هیمالیا، بالاتر از دارجیلینگ شروع شد .

بعدها به همراه همسرم گیل با رباتارتارز آشنایی بیشتری حاصل کردیم. او بارها با ما صحبت کرد . اندکی پس از آن بود که ترک شبانه کالبد و ملاقات هایم با او در کلبه خشت و گلین اش در سلسله جبال هیمالیا آغاز شد .

رباتارتارز مردی است که سی تا چهل ساله به نظر می آید، لکن بسیاری، منجمله یائوبل ساکابی، می گویند که او در این کالبد فیزیکی بیش از پانصد سال سن دارد. حدود یک متر و هشتاد سانت قامت عضلانی اش را که ۹۰ کیلوگرم وزن دارد، در خرقة ای شرابی رنگ می پوشاند و با این جثه تنومند، گام هایی پر از شور و نشاط جوانی بر می دارد و معمولاً یک چوبدستی به طول یک و نیم متر در

دست دارد .

موهای مشکی ربازارتارز کوتاه تراشیده شده و بقدر کافی مجعد است تا در مقابل بادهای خوفناک کوهستانهای یخ بسته آسیای مرکزی آشفته نشود. ریش هایش به سیاهی ذغال و بسیار کوتاه است. چشمانش، دو ذغال گداخته از آتشی تاریک، لبانی بنفش و لحن سخنانش مقطّع است و هنگامیکه نکته ای را تأکید می کند گویی کلمات را شلیک می کند. رنگ پوستش تیره و سوخته از آفتاب داغ و بادهای سرد است .

دست هایش جالب توجه هستند؛ چهار گوش با انگشتانی دراز و کلفت. او هنگام تأکید یک نکته، اغلب از انگشت سبابه دست چپش استفاده می کند. دست هایش هم در معرض آب و هوای آن ارتفاعات سیه چرده می نمایند .

پاهای بزرگی دارد که معمولاً در یک جفت صندل محفوظند، اما اغلب با پاهای برهنه روی صخره ها و شن ها قدم بر می دارد. پاهایی به رنگ چوب گردو .

ربازارتارز در کلبه کوچک خشت و گل خود، بر فراز صخره ای که در اعماقش بستر آبی رنگ رودخانه ای عظیم و خروشان از میان تیغه های بلند یخبندان می غرد و می غلتد، تنها به سر می برد. این رودخانه از میان این درّه ها گذشته و سپس به دشت ها می رسد و با نهصد کیلومتر درازا، میلیونها نفر را که در فلات های تشنه اش زندگی می کنند تغذیه میکند .

این چشم انداز نفس را در سینه ها حبس می کند. فرسنگ ها آنسوی درّه، بکر ترین و دور افتاده ترین حاشیه های مرزهای شمال افغانستان قرار دارند. سمت شمال، بر فراز فلات های مسطح و یکنواخت دامنه ها، قامت های بلند و گوشه دار قله های هندوکش قد به آسمان کشیده اند؛ قله پوشیده از برف تیریچ میر، تا ارتفاع هفت هزار و هفتصد متری، بالاتر از قله های دیگر سر کشیده. قله های فلح سار، و منهیل، در ارتفاع پنج هزار و هشتصد متری در کنارش چون کوتوله ها ایستاده اند. روزها دامنه های کوهستان خاکی رنگ است و شب ها نیلی رنگ، لایه روی لایه، به همانند پلکانی پهناور که از طریق سلسله جبال هیمالیا به بام دنیا منتهی می شود .

از اعماق دره طنین پیوسته رودخانه سوات به گوش می رسد، که با شتاب می رود تا به رود هند، که دره هایش شاهد مارش زدن و رژه رفتن تجاوزگران بیشمار از دوران فراموش شده تاریخ بشریت است، بپیوندد. سیصد و بیست و هفت سال پیش از میلاد مسیح، ارتشی با سربلندی روی این بلندی ها رژه رفت؛ سپاه اسکندر کبیر که با افتخارات و فتوحات بیشمار، در زره و کلاه خود وحشت را برای این کوهستان ها به ارمغان آورده بودند، از گذرهای سرد شمال به سمت دنیای گرم و نرم جنوب سرازیر شدند .

اینجا نقطه ای است از این جهان خاکی که در آن ربازارتارز ساکن شده است! ایستگاهی بین سیاره زمین و سرزمین های دور که توزا

می تواند در آنجا هم راهنما و هم راه خود را به قصد عبور به سوی جهان های ماورای پیدا کند .

ربازارتارز، اغلب اوقات، در حالیکه کالبد جسمانی اش را روی یک تختخواب سفری درون این کلبه رها کرده است، به سراغ توزا هایی می رود که او را به کمک می خوانند و یا به تعلیم در یکی از معابد حکمت زرین در سرزمین های دور مشغول است. او همواره در حال کمک کردن به دیگران است، چه در جسم مادی اش و چه بیرون از آن .

اوائل بعد از ظهر یک روز بود که من به این کلبه رفتم تا بحثی درباره جهان بینی انکار با او داشته باشم. بر فراز این دره های عظیم پر از صنوبر، سرو نقره ای و درختان گردو و غرش رودخانه عظیم زیر پا، آموزش های عمیق تری را درباره سرزمین های دور آغاز کردم .

ما روی کف خاکی و سفت کلبه چهار زانو نشسته بودیم. او با یک سری سؤالات بحث را شروع کرد، در حالیکه با انگشت سبابه دست چپش گویی هوا را به علامت تأکید سوراخ می کرد .

“ ماورای طبقه زمینی چه چیزی وجود دارد؟ ” صدایش تیز و برآ بود. “ سرزمین های دور از چند جهان تشکیل شده است؟ ”

انگشتش را به سینه ام فرو کرد، “ این جهان ها کجا هستند؟ دانشمندان فیزیکی چقدر درباره آنها می دانند؟ ”

در حالیکه چشمانش می گداختند و کلمات از دهانش به بیرون پرتاب می شدند، گفت، “ هیچ! مادی گرایان با چشمان جسمانی به آسمان ها نگاه می کنند، آنها از این بالش هوا که زمین را در برگرفته است به یک منظور استفاده می کنند؛ پرستش خدای ان تجارتی از روش توسعه علمی .

“ دانشمندان بررسی را از بیرون شروع می کنند و قدم به قدم به مرکز چیز ها نزدیک می شوند. استادان اک از درون هر چیز آغاز می کنند و همان مراتب را در جهت معکوس طی می نمایند . آنها بسیاری از اسرار را می بینند، آنها با چشمی حقیقی تر .

“ ماده شناسان ادعا می کنند پنج لایه روی اتمسفر زمین به طرف بیرون و بالا وجود دارد و اینکه ما مانند بربرهای بدوی هستیم که در ساحل اقیانوسی نشسته با این سؤال در سر که آب ها تا چه فاصله ای ماورای خورشید در حال غروب پیش رفته اند؟

“ آنها این پنج لایه را به نام های زیر می شناسند: تروپوسفر؛ تروپوپاز؛ استراتوسفر؛ یونوسفر؛ و ناشناخته. استادان اک اینها را به نام

های سوخشم دش؛ براهم لوک؛ داسوآن دوآر؛ بهانوآر گوپها؛ و ساچ خاند؛ می شناسند. ماورای این پنج مرتبه، هنوز مراتب بسیار

دیگری نیز قرار دارند که از میان آنها سه مرتبه الخ لوک؛ آگام لوک؛ و جهان بی نام که اغلب آنامی لوک؛ خوانده می شود و بالاترین

جهان ها و به عبارتی مُقام سوگماد می باشد، که بیش از بقیه شناخته شده اند .

“ودانیتست ها این مراتب را اثیری؛ ذهنی؛ خرد؛ برکت و مرتبه خدایی می نامند .

“وجه بیرونی این مراتب مورد مطالعه دانشمندان و وجه درونی آن مدّ نظر سفیران روح قرار دارد. روح از اهمیت زیادی برخوردار است.

“در اینجا کلامش را قطع کرد و گفت، “بیا کمی چای بنوشیم .”

دوباره روی کف اتاق نشستیم و در سکوت به نوشیدن چایی که به آن کره گاومیش زده شده بود، مشغول شدیم. بعد از تمام شدن

چای، او دوباره سخن آغاز کرد .

“اولین این طبقات تروپوسفر است که سیاره زمین را در بر گرفته است. ضخامت این لایه در قطب ها حدود هشت کیلومتر و در استوا

به پانزده کیلومتر می رسد. این ناحیه ای است با تغییرات شدید جوی و دائماً متلاطم .

“لایه ای از طوفان اینجا شروع می شود، آنجا آرام می گیرد، سرمای قطبی و گرمای استوایی، طبقه ای که درجه حرارت آن به طور

یکنواخت در ازای هر سیصد فوت دور شدن از سطح زمین، یک درجه فارنهایت کاهش پیدا می کند تا به حرارتی معادل منهای شصت

و هفت درجه فارنهایت(معدل ۵۵- درجه سانتی گراد) برسد .

“هشتاد درصد وزن هوا در طبقه تروپوسفر قرار دارد. این را می فهمی؟ “نگاه سردی بر من انداخت .

“اگر چه همراه سوارسینگ به بسیاری از مراتب سرزمین های دور سفر کرده ای، اما شک دارم بفهمی!“ کمی چای نوشید و از میان

در باز کلبه به جهان بیرون خیره شد، به قله های پوشیده از برف شفافی که در آن دور دست ها قرار داشت .

عاقبت دوباره به سخن آمد. “عموماً این مرتبه را به عنوان طبقه اثیری می شناسند، گر چه ما آن را سوخشم دش یا آندا می خوانیم،

که پایین ترین طبقه از سرزمین های دور می باشد و در نزدیک ترین فاصله از جهان زمینی قرار دارد .

“بخش تحتانی این لایه جهان مادهٔ ثقیل است؛ کیهان هایی از سیارات و ستاره ها که شامل زمین هم می شوند. در این جهان مواد

سخت، به استثنای معدودی ذهن و تعدادی توزا، بر همه چیز حاکم است !

“این ناحیه تمامی خورشیدها و سیاره هایشان را در بر می گیرد. چه برای ستاره شناسان ما آشنا باشد، چه نباشد. خارج از محدوده

دانش فیزیک دانان، این ناحیه در پهنه فضا گسترده شده تا جائیکه هیچ تلسکوپی نمی تواند آن را ببیند !

“یک استاد بارها و بارها به این جهان باز می گردد تا آنهایی را که آرزوی رهایی از تاریکی این جهان منفی را دارند، یاری دهد .

“ پایتخت این جهان در بالای ناحیه اثیری قرار گرفته، مرتبه ای که اغلب توسط صوفی ها تیرکیاپاد خوانده می شود. نام این شهر ساهاسرا-دال-کانوآل و به معنای نیلوفر هزار برگ می باشد. این همان مرکزی است که همه یوگی ها سعی دارند از درون به آن برسند تا به تکامل معنوی مورد نظرشان دست یابند .

“ فرمانروای این مرتبه جات نیرانجان نام دارد؛ وجودی که در تصاحب قدرت منفی است. این قدرت یک لازمه اساسی است چون برای خلق ماده در جهان پایین به کار می رود .

“ او نقطه تمرکز این قدرت است، نیلوفر هزار برگ، خوشه باشکوه نور، همان نورهای پر هیبتی است که وقتی یک سفیر روح به مراتب فوقانی طبقه اثیری نزدیک می شود، می تواند ببیند. اینجا عملاً پایگاه نیروی کیهان های فیزیکی می باشد، همانی که دانشمندان سعی دارند بدان پی ببرند .

“ آنها دوگانگی را در اتم کشف کرده اند. این دوگانگی از یک لطافت معنوی مشتق شده، از آن جدا شده، در کنار سخت تر از خود فراهم آورده شده تا ماده را بسازد، دینامیسمی که دانش فیزیک مراحل ابتدایی اش را طی می کند .

“ از درون این نیروگاه عظیم، دسته های نوری به بیرون جاری می شوند. این نور ها تمامی جهانها را خلق کرده اند و آنها را در سراسر کیهان بر پا نگه می دارند. این نورها شامل سایه روشن های بسیاری می باشند، لکن، اساساً از ترکیب هفت رنگ سیاه، قرمز، سبز، نارنجی، آبی، زرد و سفید تشکیل می شوند .

“ این نورها به صورت جویبارهایی از اشعه نورانی در سراسر کیهان ها جاری می شوند و هر یک نقش متفاوتی در برقراری حیات روی سیاره های این کیهان ها به عهده دارند. برای مثال، نور سبز یک شعاع استقلال دهنده است که نشانه رشد روح در هاله بشر می باشد چون این شعاعهای نور هاله هر چیز زنده ای را در سراسر این جهان ها لمس می کنند .

“ سیاه، رنگ خالص جهت تاریک تر یا طرف منفی است، در حالیکه سفید، برعکس، رنگ برترین است. قرمز سایه عشق انسانی است، نارنجی شعاع زندگی(حیات) است، همانی که هندوها به آن پرانا؛ Prana می گویند. آبی شعاع عقل است که تمام متفکرین بزرگ و هنرمندان خلاق الهاماتشان را از آن می گیرند و زرد شعاع معنوی است .

“ اگر به دقت رنگ لباس هایی را که یک شخص به تن می کند مطالعه کنی، نتیجه می تواند به نحوی برایت افشاء کننده رنگ دسته نوری باشد که بر هاله آن شخص تسلط دارد .

“ این شهر عظیم اثیری، درست در زیر یک کوه نورانی قرار گرفته است. این کوه همان نقطه ای است که در آن نور ها از مراتب بالاتر

به پایین تر جمع می شوند تا بار لازم را برای برقراری این نیرو گاه عظیم تأمین کنند .

“ بسیاری از اوقات این شهر عظیم را شهر نورها می نامند. در اینجا بسیاری از چهره های درخشان مردم زمین، از همه اعصار تاریخ، مسکون شده اند. بسیاری از چهره های مذهبی در اینجا بسر می برند، چون معتقدند اینجا بهشتی است که پس از مرگ آرزو می کردند .

“ اینجا منزلگاه جات نیرانجان است. او در قصر مجللی درون کوه نور زندگی می کند. اک در اینجا صدای ناقوس و سرنا است .

“ مرتبه اثری قطب منفی تمامی کیهان های معنوی است. زندگی در اینجا آنقدر طولانی است که برخی از ساکنین می پندارند به جاودانگی دست یافته اند. تمامی کارهایی که توسط ساکنین اینجا انجام می شود به نحوی به فعالیت های خلاقه ارتباط دارد .

“ طبقه اثری مکرراً هر چند میلیون سال یکبار برچیده می شود، همانگونه که کیهان های فیزیکی. و بعد از طی مدت همسانی در تاریکی، آفرینش تازه ای آغاز می شود .

“ همه آنانی که در جهان های اثری و فیزیکی زندگی می کنند، به خوابی عمیق برده شده و به ناحیه بالاتر که براهم لوک، یا مرتبه ذهنی نام دارد کشیده می شوند .

“ بعد از پایان گرفتن آفرینش، جهان های اثری و فیزیکی دیگری مجدداً تاسیس می شود و آنگاه است که روح ها دوباره به جهان های قبلی خود انتقال پیدا می کنند و سر نخ های حیات را دوباره به دست می گیرند .

در اینجا ربازارتارز بلند شد و فنجانش را دوباره از چای پر کرد. در حالیکه مایع گرم را می نوشید و در مقابل باد سردی که از سرایشی های بالا می آمد می لرزید، به خواب رفت .

پس از مدتی، ربازارتارز بیدار شد و دنباله بحث را پیش گرفت .

“ حالا می رسیم به ناحیه دوّم .

“ دانشمندان این طبقه را سرزمین خارج از حیطه بشر می دانند که روی طبقه تروپوسفر یا جهان اثری واقع شده است. آنها این جهان را تروپوپاز می نامند. ما به آن نام براهم لوک را اطلاق می کنیم، که همان طبقه ذهنی باشد .

“ این مرتبه تا هزاران فرسنگ بر فراز زمین گسترده شده و هنوز توسط دانشمندان مادی به خوبی مورد اکتشاف قرار نگرفته است .

“ به گفته دانشمندان، این لایه نازکی است که در آن درجه حرارت با دور شدن از زمین تغییر نمی کند .

“ گاهی سفیران روح این مرتبه را برهمندا می خوانند که به معنای تخم براهم می باشد و استناد دارد به پروردگار این مرتبه، یعنی

براهم. این مقام از نظر یوگیست ها مقام متعال و آفریدگار تمامی آفرینش به حساب می آید. اینجا عملاً بالاترین جهانی است که همه ادیان، منجمله مسیحیت، می شناسند .

“ اگر یک یوگی یا هر فرد مقدس دیگری ادعا کند که استاد است و برهنه را برترین آفرینندگان بشمارد و این مرتبه را بهشت متعال بپندارد، معلوم می شود که او، بدان معنی که ما می دانیم، استاد نیست. او فقط جستجوگری زبون است که تحت فرمان فرمانروای مطلق این طبقه یعنی براهم(برهنه) قرار دارد .

“ اینجا قله سه جهان فیزیکی(مادی)، اثیری تحتانی و اثیری فوقانی است و آن را به عنوان نخستین بخش اعظم کیهان ها نیز می شناسند .

“ این عالم جهانی است متشکل از جوهر معنوی-مادی؛ چون عنصر روح بر آن حکمفرماست .

“ این ناحیه ذهن کل است که قدرتش اُم نام دارد . این ذکر از کلمه اُمکار مشتق شده است که قدرت ذهن این مرتبه بوده و هنوز قدرت منفی می باشد. قسمت تحتانی این ناحیه به منزلگاه ذهن کل مشهور است. ذهن های همه افراد از این لایه مشتق شده است و کالبد های ذهنی ما پس از به دور انداخته شدن توسط روح، در مسیر بازگشت به عوالم بالاتر، به این مرتبه باز می گردند .

“ یک استاد حق تو را از میان این جهان عبور می دهد، چون فقط یک استاد حقیقی قادر است در این خطّه راهنمای تو باشد و راه را، که بسیار صعب العبور و پر فراز و نشیب است می داند. همه مقام او را به عنوان خداوندی به رسمیت می شناسند .

“ تمامی پروردگاران، فرمانروایان و ساکنین مهم طبقات در مقابل او کرنش می کنند .

“ هنگامی که به سر حدات این ناحیه می رسی، صوت اُمکار به گوش می رسد که طنینی پیوسته دارد و به طبلی عظیم می ماند. از تپه ای بالا می روی و دروازه ای را باز می کنی، وارد تونل پیچ در پیچی می شوی، از میان آن گذشته و به انتهای دیگر می رسی. آنگاه تپه های بلند و کوتاهی را پشت سر می گذاری. در این بخش از راه چنین می پنداری که بینایی ات معکوس شده است و مانند این است که به سمت عقب در حرکت هستی .

“ از ناحیه ای شبیه استحکامات زمینی عبور می کنی که منزلگاه اُمکار، فرمانروای این ناحیه است. در اینجا مکث می کنی تا روح به کیفیات سرسپردگی و وفاداری آذین شود .

“ بذرهای کارمای مسافر در اینجا سوخته می شوند و نابود می گردند .

“ رنگ زمینه ای این ناحیه به رنگ شعاع خورشید در غروب زیبا و دلنواز است. بالاتر از اینجا، بخش دیگری از جهان اُمکار قرار دارد

که در آن صحراها، کوه ها و باغهای زیبایی را خواهی یافت. گل ها به طرزی هنرمندانه همه جا را آرایش کرده اند .

“ از شدت شور، سرمست می شوی و در میان کانال ها و جویبارهای باشکوه این طبقه می خرامی. همچنان به راه خود ادامه می دهی تا به کناره اقیانوسی از آب می رسی که می توانی از میان آن از روی پلی عبور کرده و به سوی دیگر برسی. در آنسوی اقیانوس، سه قله پر عظمت به نام های مِر، سومر، و کیلاش (کیلاش) قامت به آسمان کشیده اند .

“ اینجا پایان راه بسیاری از روح گرایان و دسته ای از عارفان است. گروهی از یوگیست ها معتقدند که اینجا بهشت شان است. معجزات ذهن، مثل متوقف کردن قطارها، پر کردن چاه های خشک و شفا دادن بیماران، همه از بخشی از این ناحیه به نام براهم لوک به ظهور می رسند .

“ علیرغم آنچه دانشمندان ادعا می کنند، این جهان در مقایسه با طبقات مادی و اثیری از وسعت پایان ناپذیری برخوردار است .

“ درون براهم لوک، شش لایه وجود دارد و تعداد بیشمار مراتب فرعی تر. شهر اصلی این طبقه مرسومرکیلاش (یا مرسومرکیلاش)؛ می باشد که به تبع از نام سه قله مشهور براهم لوک نام گذاری شده است .

“ این ناحیه تحت کنترل براهم قرار دارد که وظیفه اصلی اش بر قرار کردن جریان قدرت عظیم اُم در نواحی زیرین و جهان های مادون این مرتبه است .

“ عملکرد اُم، که جزئی از جریان صوتی است، آفریدن، حفظ کردن و نابود کردن تمامی کائنات تحتانی است. اینجا مرکز آفرینش جهان های اثیری و فیزیکی می باشد .

“ بسیاری از کتب مقدسه از این ناحیه نشأت گرفته اند. به عنوان مثال، وداها، نوشتجات و کتب مسیحیت، بودائیه و بسیاری دیگر. کریشنا، همانند بسیاری از رهبران معنوی دیگر جهان، در این ناحیه سکنی گرفته است .

ربازارتارز چند دقیقه مکث کرد تا چایش را تمام کند. او با آستین بازوی چپ لب هایش را خشک کرد و بعد به سخنانش ادامه داد. من از پنجره بدون شیشه نگاهم را به تخته سنگ ها دوخته بودم که ناگهان مجموعه عجیبی از اختلاط گل و لای، مواد مذاب، سنگ خارا و ماسه، نمایش شگفت آوری در مقابلم بر پا کردند که به اشکال حیرت آوری در می آمدند .

شکل های مارپیچ کج و معوجی از صخره های آن طرف درّه ظاهر می شد. من به همه این وقایع نگاه می کردم و این سؤال برایم

پیش می آمد که چرا سوگماد طبیعت را اینگونه به سرکشی مجاز داشته است، که ربازارتارز دنباله سخنانش را پیش گرفت .

با لحنی تند، به طوریکه توجه مرا به خود جلب کند گفت: “ و اما ناحیه چهارم که دانشمندان آن را یونوسفر می نامند . در آنجا هوای

فیزیکی آنقدر رقیق است که دائماً شرایط ملتهب الکتریکی اتم ها را تحریک می کند. در این شرایط، اتم را یون می نامند .

“ از دیدگاه فیزیک زمین، در این ناحیه تعدادی لایه های فرعی وجود دارند که به عنوان ابزار انعکاس دهنده امواج الکترومغناطیسی و

امواج رادیویی به سوی زمین عمل می کنند. لایه ای امواج بلند و لایه ای دیگر، امواج کوتاه را انعکاس می دهد. بعضی از امواج کوتاه

همچون تیغی برنده از میان ماده عبور می کنند. امواج ذهنی و رادیویی، مانند نور، به خط مستقیم حرکت می کنند. اگر این ناحیه نبود،

قوس کره زمین باعث می شد ما نتوانیم امواج رادیویی و تأثیرات روانی را که از یک سوی زمین فرستاده می شود، در سوی دیگر آن

دریافت کنیم .

“ این آئینه الکتریکی در آسمان، امواج را به طرف سطح زمین منعکس می کند و به همین ترتیب، سطح کره زمین آنها را مجدداً به

سوی آن آئینه باز می گرداند. به این ترتیب، امواج در فاصله ای از سطح زمین سفر می کنند تا در مقصد دریافت شوند .

“ اینگونه است که اگر آرزویی پر قدرت از خود منتشر کنی، پس از طی همین انعکاسات، در قالب ماده به سوی تو باز می گردد .

سفیران روح اینجا را ناحیه چهارم یا سرزمین بهانوارگوپها می نامند. اینجا منزلگاه پروردگار سوهنگ می باشد، که از طریقش جریان

قدرتی عظیم عبور می کند و به طرف جهان هایی که در پایین آن قرار دارند جاری می شود .

“ این وجود مقدس در شهر عظیمی از نور به نام آرهریت به سر می برد. او از نهایت زیبایی سرشار است. هنگامیکه توزا(روح) او را می

بیند، آگاهی اش از شوقی لبریز شونده پر می شود و با خود می گوید، "هرآنچه تو هستی، همان است که من هستم ."

“ این معنای کلمه سوهنگ است .

“ در این لحظه ملکوتی، به این درک نائل می شوی که جزئی از متعال هستی! در وحدت با من، با خویش، با استاد !

“ به همین دلیل است که پیروان بعضی از فرقه ها آن را طبقه برکت نام نهاده اند .

“ برای رسیدن به این طبقه باید از گذری که در آن سوی تونل هانسنی قرار دارد بگذری و به تونل دیگری وارد شوی به نام روکمینی

که ساختمانی بس زیبا و حیرت انگیز دارد. در اینجا ارکان قدرت دیدن و شنیدن فرد سرشار از برکتی می شود که موجب آرامش و اغنا

است .

“ در طرف راست، جزایری از نور می بینی و در طرف چپ، قاره هایی بی شمار پوشیده از کاخهایی که گویی از مروارید ساخته شده اند،

با سقف هایی پوشیده از یاقوت و مزین به زمرد و الماس. تنها شجاعان پر جرأت به این دور دستها دست می یابند. به همین دلیل یک بار سودارسینگ به تو گفت که تنها ماجراجویان پر شهامت می توانند سوگماد را داشته باشند .

“ این شهری است که یوحنا قَدیس در سفر مکاشفات عهد جدید انجیل آمده به آن اشاره کرد و برای نسل های بعد باقی گذاشت .

“ در دور دستها کوه های بهانوارگوپها قرار دارند. اک سوهنگ به بانگ رسایی شنیده می شود. صدایی شبیه نوت تیز نی لبک. می

توانی خورشیدی تابناک را در آسمان بینی و جهان به نهایت زیبا، شیرین و غرق در نور است .

“ توزاهایی که در اینجا هستی دارند، به جای خوراک از جریان صوتی تغذیه می کنند. گاهی جاده ها مملو از هانسا هایی است که

سعادت یافته اند به این ناحیه نفوذ کنند و به دنبال آنها مریدانشان روان اند. آنها سعی دارند به نواحی بالاتر دست یابند .

“ طبقات و جهان های بیشماری پر از مخلوقات گوناگون در این ناحیه وجود دارد و مسکن میلیونها میلیون توزاهایی است که از شهد

بنی تناول می کنند. کبیر گفت که در اینجا هشتاد هزار قاره وجود دارد با خانه هایی زیبا برای هر یک از ساکنینش .

“ رنگ این ناحیه آبی است چون از آن به کرات به عنوان خانه حقیقت یاد می کنند و در واقع منزلگاه معجزات حقیقی می باشد زیرا

آنجا هر چیزی قابل امکان است. اما وای به روز آن کس که از قدرت این طبقه برای کاری ناشایست بهره گیرد !

“ دانشمندان فیزیکی ادعا می کنند که ماورای مرتبه چهارم چیزی وجود ندارد. آنها معترفند که چیزی هست که در آنجا هستی داشته

باشد، لکن ابزار فیزیکی آنها هنوز نتوانسته است تاثیراتی را به ثبت برساند که اثبات مادی آن را میسر سازد “ .

او لحظه ای مکث کرد و بعد ادامه داد، “ از جهت معنوی عبور از این ناحیه به ناحیه پنجم توسط منطقه ای آنچنان تاریک احاطه شده

و حفاظت می شود که تنها آن کس که در روح به درجه خلوص کامل رسیده باشد می تواند از آن عبور کند .

“ تنها برای آن کس که صاحب نور و قدرت است قدم گذاشتن به سرزمین ساچ خاند میسر است .

“ در این اقلیم، سات نام را می یابی که پروردگار کل هستی است، چه در بالا و چه در پایین. تابناکی او تا به حدی است که اگر مویی

بر تن داشت، آن مو چنان نوری از خود منتشر می کرد که از میلیونها خورشید و ماه بر روی هم افزون می بود .

“ اینجا خانه حقیقی روح است؛ والاترین مرکز فرماندهی همه آفرینش و مسند سلطنت جاودانگی. بی تغییر است؛ کامل است و فنا

ناپذیر. از تجزیه و دوباره سازی مبرا است. این جهان قَدیسینِ اک می باشد- جایی که در آن منزل گزیده اند .

“ آنها در چنان مقیاس عظیمی از شغف و شوق به سر می برند که تصورش برایست مقدور نیست .

“ درون طبقه روح محلی شبیه استحکامات وجود دارد که در آن تخت خداوندی پروردگار جهان ها برپاست. تو او را به عنوان پروردگار

حقیقی خواهی شناخت .

“ ناحیه پنجم محل خیز گرفتن روح به مقصد جهان های خالص روح الهی است. مردمان آن فقط از بالاترین نظام در هستی می باشند و کثرت آنان به شمارش و تخمین در نمی آید .

“ روح اکنون توسط ماهانتا به گردشگاه عظیمی برده می شود که زیبایی چشم اندازهایش به بیان در نمی آید. همچنین در این مکان نهی وجود دارد به وسعت ابدیت، شبیه دریاچه هایی که در زمین داریم، که از آن گوارا ترین شهدا از میان کانال ها جاری هستند تا نواحی دور دست این جهان عظیم را زندگی بخشند .

“ در مزارع باز از نوری نقره ای رنگ، کاخهایی طلایی سر برآورده اند. چشم اندازها ماورای بیان انسانی هستند و زیبایی قدّیسی که در اینجا بسر می برند قابل درک نیست. تابناکی هر یک از آنها معادل شانزده هزار خورشید و ماه بر روی هم می باشد .

به ورودی حقیقی شهر که می رسی، قدّیس هایی را به نگاهبانی دروازه ها مشغول می بینی که تو را به درون کاخ الهی رهنمون می شوند. آنگاه سات نام به تو خوش آمد می گوید .

او به طور قطع نخستین تجلّی آن بی شکل متعال، سوگماد در تصویری محدود و قابل درک است. او قدرت است؛ نور است؛ استاد والاست و از خود به بیرون جاری است، به درون همه آفرینش، تا خلق کند، بر آن حکم براند و باقی اش بدارد. در تمام نواحی چون جریان عظیمی به شکل آب در سیلان است .

این شبدا است؛ جریان صوتی حیات، که درون کلیه سیستم های سرزمین های دور نفوذ دارد. اینجا قطب مثبت همه جهان های خداست .

“ بالاتر از جهان ساچ خاند، جهان ها پس از جهان ها برقرارند که ماورای بیان فیزیکی می باشند. آنها که در این جهانها به سر می برند، تحت فرمان آن وجود متعالی هستند که ما آن را بی شکل متعال، یا آدوای تا؛ که به معنای حقیقی بی شکل است، خطاب می کنیم. سوگماد آنچنان ماورای جهان های هستی است که ما به سختی می توانیم حتی تصویری از حضورش داشته باشیم .

این آدوای تا، نه یک وجود است نه یک شیء، بلکه خود حیات است، نیروی حیاتی که ما آن را اک می نامیم. قدرت تصور تو در مقابل آنچه وراى مرتبه پنجم قرار دارد، دچار عجز می شود .

“ هنگامیکه به حضور در مقابل سات نام نائل می شوی، از این هوشیاری برخوردار می شوی که " من اویم ."

“ عشق پیوند مقدسی است که همه جهان ها را به هم بسته. تنها یک قدّیس می تواند به این ناحیه برسد و به جهان های فراتر سفر

کند. آنگاه او لقب پارام ماهانتا؛ را برای خویش کسب می کند .

تمامی قدرت اک که از نواحی بالا به سوی پایین جاری است، برای نخستین بار در پیکری به طور کامل متجلی می شود. و آن سات نام، اولین پیکر منفرد و کامل مقام باریتعالی است. او پدر والامقام همه هستی است، تا با عشق و سرسپردگی تمام مورد نیایش واقع شود. او مابین نور لایتناهی و جهان های مخلوق نشسته و در آن هنگام که تو از هر نقیصه ای تزکیه شدی، به درگاه او می رسی و خوش آمد گرمش را به خانه دریافت می کنی .

“ تا وقتی که روح به طبقات بالاتر از طبقه اثیری و ذهنی یا براهم لوک نرسیده باشد، اغلب مجبور می شود به طبقه زمینی جهت تولد و مرگ دوباره باز گردد. همان چرخه ای که بودا چرخ هشتاد و چهار نامید .

اما وقتی روح به ناحیه خالص آلتخ لوک که اولین طبقه از نخستین بخش اعظم سرزمین های دور است، می رسد، دیگر برگشتی به زمین برایش وجود ندارد مگر در نقش ناجی و رهایی بخش .

در اینجا توزا به درجه قدیسی می رسد و ماموریت استادش دیگر به پایان می رسد .لکن، برای توزا (روح) رفیع ترین و زیبا ترین بخش سفرش به سوی سوگماد در پیش است .

بالاتر از طبقه ساچ خاند، قدیسین سه طبقه دیگر را می شناسند که از شکوهی غیر قابل درک سرشارند. از اینجا به بعد، پروردگار، سات نام ، هدایت را از ماهانتا تحویل می گیرد و تا رسیدن روح به طبقه بی نام، که مرتبه زلال و شکوه همه شکوه هاست، او را راهنمایی می کند .

“ نخست، روح با جوهر سات نام وحدت حاصل می کند. این مراسم به مفهومی اسرار آمیز صورت می گیرد و به این ترتیب، روح جزئی از سات نام می شود و به نشان های او موصوف می گردد و در صفات حیرت آور او سهیم می شود. آنگاه، روح به سوی سه طبقه شناخته شده دیگر عازم می شود .

“ اول به آلتخ لوک می رسی که تحت فرمان آلتخ پوروша است و بعد از آن آگام لوک بر قرار است که فرمانروا و پروردگار آن آگام پوروша می باشد. در پایان، روح به آخر سفرش می رسد، اقلیم آن هست بی نام، آدوای تا، بی شکل متعال، همانی که اولین مرحله از شناخت سوگماد است، نوعی احساس یا درک از وجود الهی .

مآلا به محضر سوگماد نائل می آیی که در جهان های پهناور بالا قرار دارد .

هیچ کلامی در توضیح (آن) به کار نمی آید، هیچ فکری نمی تواند (آن) را در بر گیرد (آن) بی شکل است. (آن) است که کل هستی را احاطه کرده و در بر گرفته است .

(آو) اقیانوس بی پایانی است از عشق که خویش و بیگانه نمی شناسد .

کل حیات و معنویت، کل حقیقت و کل واقعیت از آو است که جاری است. (او) همه خرد است، عشق است و قدرت. همه پروردگاران و فرمانروایان قابل رویتی که در دیگر نواحی مستقر هستند تجلی های (آن) صفت متعال اند. (آن) به خود شکل ها می گیرد، شکل هایی بیشمار، تا بواسطه آنها منظور خویش را در متن کل آفرینش به انجام رساند. همه اینها شکل های (آن) هستند. (او) روح هستی است، حیات عالمگیر است .

“ در کلام ادبیات مقدس، این روح بی شکل الهی به نام های بیشمار بیان شده، مانند اکنکار، نیرانکار، اکل، نیرالا، آنامی، آگام، آخ، سات پوروша، پرابهو، پراب سوآمی، آکاشار، پارام آکشار و پوروша .

این کلمات همگی در جهت تلاشی برای انتقال دادن تصویری به ذهن بشر از آنچه قدیسین درباره سوگماد، خدای متعال، بالاترین قدرت ها می پندارد، وضع شده اند .

اکنکار یعنی وحدت یگانه، کالبد وحدت، کل و تمامیت — این نام مکتوم خدا یا سوگماد است، که در ضمن بحث و غور عمیق تر در زمینه این فلسفه بیش از پیش با آن برخورد و آشنایی پیدا می کنیم .

نیرانکار یعنی بدون تن و شکل، آدوای تا یا سوآمی یعنی پروردگار نافذ در هر چیز .

اَکَل یعنی بی زمان؛ نیرالا یعنی بی نظیر، هیچ احدی مانند او نیست؛ آنامی یعنی بی نام. آگام یعنی غیر قابل دسترسی؛ سات پوروша یعنی خدای حقیقی یا خدای واقعی که وجه تمایزی است از خدایان فرضی. آن چیزی که سات نباشد، در واقع هستی ندارد. سات یعنی حقیقت واقعیت، هستی. بدین ترتیب است که پایه و اساس تمیز حقیقت هستی آن است. غیر حقیقی هستی ندارد؛ حقیقی، دارد. حقیقت و هستی واژه هایی مترادفند. پوروша دلالت می کند بر وجود، وجود دلیل بر انرژی خلّاقه است. نفوذ قاطع داشتن و سرپرستی را عهده دار بودن، منبع و منشأ انرژی آفرینش. پرابهو یعنی سرور، صاحب قدرت و کنترل .

“ پراب سوآمی یعنی ربّ، خدای همه جا حاضر، صاحب قدرت. آکاشار یعنی مقام خداوندی که در تصاحب قدرت حقیقی است و عملاً پادشاه همه هستی است، مانند سات پوروша. این واژه ای است در مقابل واژه دهارمارای، قدرت منفی، مقامی که سه جهان پایین را تحت کنترل داشته و دلالت بر قانون و حکم دارد. به خاطر داشته باش که در هر جامعه ای که احکام و قوانین بیشتر باشد، آن جامعه

منفی تر است و بیشتر تحت کنترل دهارمارای می باشد. دارما، یا دهارما قانون است؛ نظم است و سیستم . به همچنین از این واژه برای رساندن معنای دین یا هر سیستم مذهبی استفاده می شود .

“ آکاشا، همان سات پوروша یا اَکَل پوروша است در حالیکه دهارمارای همان کَل پوروша یا کل، یا براهم می باشد .

“ تمامیت هستی " یکی " است، اِکنکار حقیقی. در کَل هستی وحدتی کامل در همزیستی با خدا حاکم است، لایتناهی و نامحدود. به همین ترتیب، سوگماد، نیرانکار، به معنای بی شکل است .

“ به این ترتیب، او فاقد شخصیت و نام است. نمی توان گفت که او کجاست، لکن همه جا هست. از آنجا که او همه جا، در همه کس و همه چیز هست، پس می باید غیر شخصی باشد. البته او می تواند هر شکلی را به خود بگیرد، لکن، هیچ یک از این شکل ها در بر گیرنده تمامیت هستی او نیست. همچنانکه یک خورشید نمی تواند نیرو رسان همه منظومه های جهان های فیزیکی باشد .

هنگامیکه سوگماد تا حدی خود را در قالب محدودتری متجلی می کند، به آگام پوروша بدل می شود . کمی محدودتر از آن آخ پوروша است و هنگامیکه شکل معینی به خود می گیرد تا منظور اداره کردن کارهای کیهان های هستی را به جا آورد، سوگماد پوروша، سات پوروша یا سات نام لقب می گیرد .

“ سات نام نخستین تجلی محدود شخصی خدای تعالی است. لکن، هیچ محدودیتی ندارد مگر از لحاظ شکل. سات نام، اسم حقیقی (آن) است که دلالت بر فردیت دارد و به این اصل مشخص که تجلی فردی [آن] یگانه لا یتناهی است، اشاره دارد .

در زبانهای دیگر به غیر از سانسکریت و هندو، به تعداد استنباطات متفاوتی که درباره سوگماد وجود دارد، برای او اسامی گوناگونی قائل شده اند. کلمه گاد God در زبان آنگلو ساکسون، تغییر یافته کلمه گود Good به معنای خوب و نیکو است. برترین خوب ها یا جمیع صفات نیکو در کلمه God به معنای خدا فشرده شده است. دئوس یک کلمه لاتین است به معنای امپراطور تعالی و تئوس فشرده مفهومی است به معنای آن که در رأس آن قدرت های الهی که از فراز کوه های المپیا بر جهان فرمانروایی می کنند، مستقر گشته است .

“ آدونای ، الوهیم ، یا یهوه ، چند کلمه عبری هستند که به خدایی اطلاق می شوند که در ابتدا یک خدای قبیله ای بود در سمت قیومیت نسل یهود. لکن، بعدها ربوبیت خود را بر تمامی خدایان و جهان ها ادعا کرد. او قانونگذار متعال و فرمانده سپاه های اسرائیل بود. او جنگجویی بود با چنان عظمتی که غضبش موجب هراس می شد. عشق از عناصر و کیفیات ذاتی او نبود و بعدها چنین شد .

“ اسامی دیگری نیز هستند، برای مثال الله، خداوند رحیم اسلام. وارونا ، با عظمت ترین خدایان هندو که در وداها آمده است. براهم،

راما، براهما، شیوا و گروه بیشمار دیگری که در کتب مقدسه هندو به چشم می خورد .

“ زرتشت از هرْمُزد یا اهورامزدا داد سخن داد و نورسمن از طور. قبیله های شمالی سرخپوستان، مانی تو را پرستش می کردند و هر

قبیله بدوی و هر ملتی وجودی را مورد ستایش و مزین به زینت های الهی قرار می داد تا در مقابل از آنان حفاظت کند .

مسافران اک (سفیران روح) سوگماد متعال را به نام های بیشمار می شناسند. لذا، اسامی برچسب هایی بیش نیستند. سفیران در پی آن

نیستند که او کیست، بلکه اشتیاق دارند بدانند (آن) چیست و در کجا یافت می شود

در اینجا او سخنانش را پایان داد، برخاست و به اطراف نگاه کرد. در چشم انداز بیرون کلبه، کوه ها در مقابل درخشش آفتاب مغرب

هاله ای به رنگ صورتی به خود گرفته بودند که بعد به سبز بدل شد. اکنون وقت رفتن بود و من او را ترک گفتم، با علم به اینکه صبح

روز بعد رباذارتارز مجدداً مباحث خود را در خصوص سرزمین های دور آغاز می نمود و من هم دوباره بدانجا باز می گشتم .